

بستن کمر بند می تواند خطر مرگ و میر را در سر نشینان صندلی عقب، ۲۵ تا ۷۵ درصد کاهش دهد.

نماینده مردم شهرهای زابل، زهک، هیرمند، هامون و نیمروز در مجلس گفت: عمق خشکسالی در منطقه سیستان به حدی است که آن را می توان فراتر از یک زلزله دانست. دکتر حبیب الله دهمرده در جریان سفر رئیس جمعیت هلال احمر کشور به استان بیان کرد: بیش از ۱۰۰ هزار هکتار از اراضی زراعی منطقه به دلیل کمبود منابع آبی فاقد کشت شده اند. وی در ادامه اظهار کرد: استمرار بیش از دو دهه خشکسالی در استان سیستان و بلوچستان وضعیت معیشتی مرز نشینان را در وضعیت بسیار نامناسبی قرار داده است. دهمرده با بیان اینکه جمعیت هلال احمر اقدامات قابل قبولی را در جهت کمک به مردم سیستان انجام داده است، تصریح کرد: بازدید میدانی مسئولان را شد این نهاد امداد رسانی می تواند برای مردم سیستان و بلوچستان امید آفرین باشد.

۷ ساعت ۵ صبح بیدارباش می زند. به حال تاخیر دیروز را باید کمی جبران کرد. از صبحانه هم خبری نیست. قطار ماشین هادوبار به راه می افتد. اما این بار به سمت شمال. ویندوز مان که حوالی ساعت هشت صبح بالا می آید، می رسیم به پایگاه امداد جاده ای شهر سوخته. امدادگران صبحانه سساده ای را بر ایمان تدارک دیده اند که جای زغالی اش بیش از همه جسیبید. فرمانداران چند شهر از جمله هامون و هیرمند هم خودشان را به پایگاه جاده ای رسانده اند. فرماندار یکی از شهرها که ضیق وقت را می بیند، هنگام صبحانه خوردن شروع می کند به نطق مشکلات و چالش های شهر را بازگو می کند. ظرفیت ها را نشان می دهد و یاری می طلبد از هر کسی که بتواند گرهی از مردم شهر باز کند.

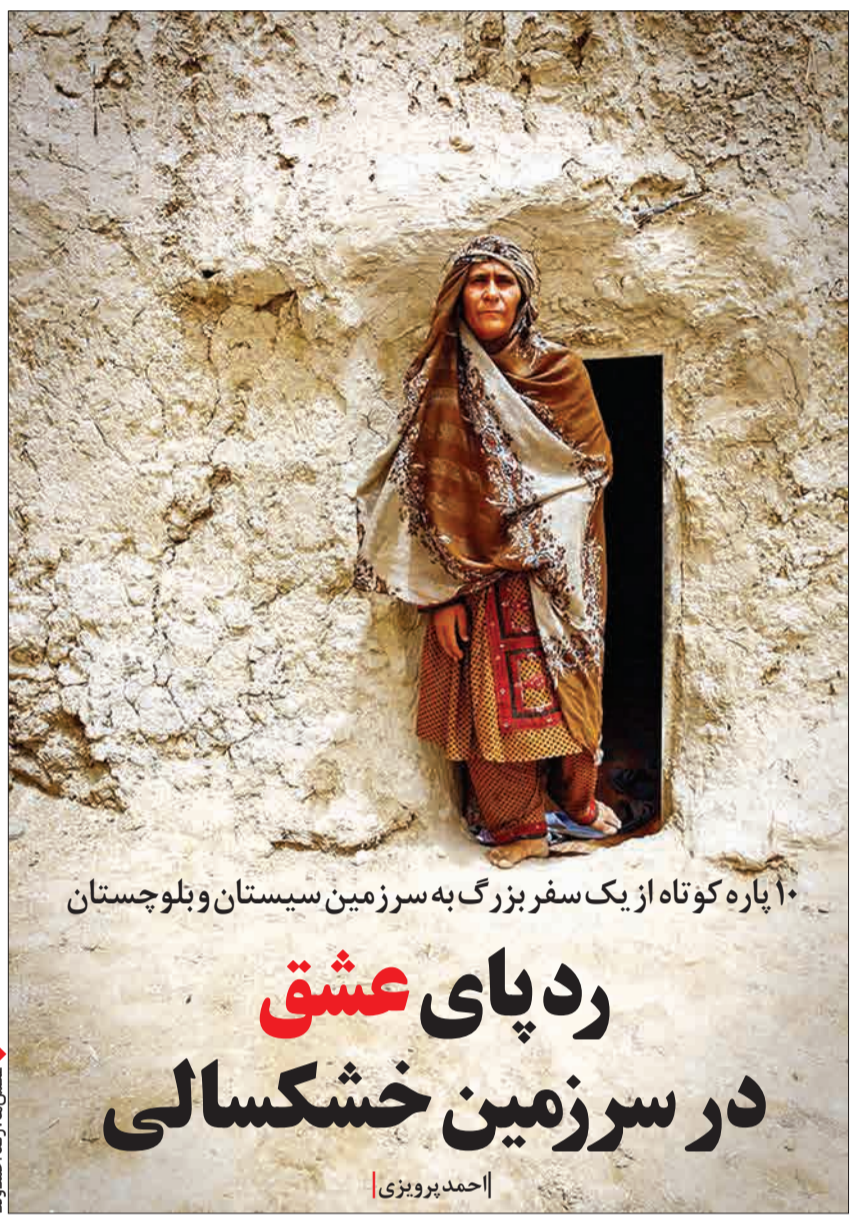
۸ تلفن همراه رومینگ را نشان می دهد. این یعنی اینکه فاصله زیادی تا کشور دوست و همسایه افغانستان نداریم. راننده هم همین را تایید می کند. در هوای طوفانی بیرون ناگهان چند ماشین مسلح به جمع ما اضافه می شوند. لباس های خاکی و ارتشی شان نشان می دهد که مرزداران هستند. از جاده آسفالت دوباره می پیچیم توی خاکی، جایی که راننده می گوید درست بستر رودخانه هیرمند است. باور کردنی نیست. همه جا خشک و برهنه است. چند کیلومتری بعد خانه هایی هویدا می شود، غرق شده در شن. اینجا تپه کنیز است که روزگاری لب ساحل رودخانه بزرگ هیرمند بوده و برای خودش آوازه ای داشته. حالا آن خاطرات، افسانه ای بیش نیست. از ماشین که پیاده می شوی، عمق فاجعه دوربرابر می شود. کافی است لحظه ای دهانت را باز کنی، تا شن در اعماق گلویت جاخوش کند. باد و خاک و گرما همه روستا را در آغوش گرفته است. همراه رئیس جمعیت هلال احمر و مسئولان محلی چند خانه ای را سر می زیم. خانه ها تار یک است، یخچال ها خالی است و کولر های آبی، مخزن شن و ماسه. در یک کلام: به عقل ساده بشری زندگی در این شرایط امکان پذیر نیست.

۹ قایق ها، قایق ها، قایق ها، روستاهای این اطراف پر از قایق هایی هستند که حالا یا بشخور حیوانات شده اند یا محلی برای بازی بچه ها وقتی آنها را می بینی حسرت تا عمیق وجودت نفوذ می کند. در حافظه تاریخی آنها می شود روزگار رونق و آبادانی را مرور کرد. حالا قایق ها از یک ابزار دست ساز بشر به یک نشانه مفهومی تبدیل شده اند که بر نداری و محرومیت دلالت دارد. قایق ها بر پهنه این کویر، سرشار از تناقض و پارادوکس اند و بیش از یک کتاب قطور می شود مفاهیم بزرگ فلسفی را با آنها در س داد.



۱۰ تا بعد از ظهر کارمان همین است. روستا به روستا پی دستاوردهای خشکسالی گشتم. حادثه ای که طی دو دهه آرام آرام منطقه سیستان و بلوچستان را به خاک سیاه نشاند است و حالا در یک موقعیت بحرانی به سر می بریم. چه باید کرد؟

مسئولان هلال احمر می گویند برای بررسی های میدانی به منطقه آمده اند. این یعنی اینکه در مفاهیم عملیاتی آنها حادثه ای رخ داده است، مثل سیل، مثل زلزله. با این تفاوت که زلزله آنی می آید و همه را درگیر خود می کند. اما خشکسالی امری ملموس و ناگهانی نیست. به تدریج اتفاق می افتد و چون تبعات آن یکباره نیست، توجه زیادی را به خود جلب نمی کند. بنابراین آسیب دیدگان کمتر مورد لطف و توجه قرار می گیرند و این یعنی مرگ تدریجی.



۱۰ پاره کوتاه از یک سفر بزرگ به سرزمین سیستان و بلوچستان رد پای عشق در سرزمین خشکسالی

احمد پرویزی |



بادداشت اینستاگرامی دکتر علی اصغر بیوندی
کام مان تلخ است، اما...
 از استان پهناور سیستان و بلوچستان در مسیر بازگشت به تهران هستیم. کام مان البته از آنچه چشم هایمان دیده تلخ است. دو دهه خشکسالی در این استان بزرگ حالا به مر حله بحرانی رسیده و شرایط در برخی مناطق به گونه ای است که واقعا ادامه زندگی ممکن نیست. جمعیت هلال احمر مثل هر حادثه دیگری وظیفه دارد تا به آسیب دیدگان کمک کند. اگر چه نمی توانیم با بروز خشکسالی مقابله کنیم، یا بهتر است بگویم اساسا جمعیت هلال احمر وظیفه ای در این زمینه ندارد. اما تسکین آلام حادثه دیدگان و امداد رسانی به آنها وظیفه سازمانی و انسانی ماست. انشاءالله با برنامه ریزی مناسب بر اساس بررسی های میدانی تلاش می کنیم تا شیرینی کمک به این مردم صبور از تلخی کام مان بکاهد.

۱ یک پیامک ساده همه برنامه ریزی ها را به هم ریخت: «مسافر گرامی، با عرض پوزش به اطلاع می رساند پرواز تهران - چابهار فردا صبح مورخ ۱۲ تیر ماه هواپیمایی کاسپین باطل می باشد»
 فردا روز چاره ای نبود جز تغییر مسیر پرواز به سمت زاهدان. حرکت: ساعت سه بعد از ظهر.

۲ در فرودگاه مهر آباد معطل شده ایم؟ دلیلش کمی غیر عادی است. خلبان گفته باید تعدادی از مسافر ها و بار هواپیما کم شود. هوا در آن منطقه آنقدر گرم است که هواپیما با این ظرفیت امکان نشستن ندارد. خوشبختانه ما جز کنسلی هان نبودیم. مسافر و بار را سبک کردند. هواپیما با سلام و تقریباً با نصف ظرفیت پرید. بالای سر زاهدان که رسیدیم، در مخلوط هرم گرما و گردوخاک مرغوب، تقریباً از زمین هیچ پیدان بود.

۳ نیمی از برنامه را از دست داده ایم. رئیس جمعیت هلال احمر و هیأت همراه برای بازدید از مناطق حادثه دیده از خشکسالی قرار بود در سفری دو روزه از جنوب استان پهناور سیستان و بلوچستان سفر خود را شروع کنند تا نواحی شمال. اما حالا در نیمه دوم روز نخست در مرکز استان هستیم. بدون فوت وقت سوار ماشین های شویم به سوی مناطق جنوبی که عمدتاً اهل سنت هستند. چهل کیلومتری که از زاهدان دور می شویم، قطار ماشین های پیچید توی جاده خاکی، مسافتی را با پستی و بلندی های زمین سر می کنیم و وقتی صدای ترمز دستی ماشین بلند شد و گردوخاک هافر و نوشست روستایی کوچک هویدا می شود که گویا مقدمه ای است برای روستایی بزرگ تر در پس کوه های سر به فلک کشیده. مترو که ای بیش نیست اما وقتی صدای ماشین ها مردم را از خانه های خشت و گلی بیرون کشید، عمق فاجعه پیدامی شود.

۴ دکتر پیوندی، رئیس جمعیت هلال احمر، «ده مرده» یکی از نمایندگان سیستان در مجلس و چند تن از مدیران ستادی و محلی رفته اند داخل یک خانه مترو که. خود را به زور به داخل می رسانم. نفس نمی توان کشید. معتمد محلی در حالی که کنار مرد میانسالی ایستاده، دارد توضیحاتی می دهد که مدام بر نگرانی همه می افزاید: اینجا هیچ ندارد، نه آبی برای آشامیدن، نه غذایی برای خوردن... مردم خودشان را به زاهدان می رسانند و توی اداره جات و مکان های عمومی دبه هایشان را برای چند روز زندگی پر از آب می کنند... اینجا حتی نمی دانند بن کالا یعنی چه؟ یک بار یکی از نهادهای حمایتی آمده بود و بن کالا توزیع کرده بود. تا مدت ها هیچ کسی نمی دانست اینها چیست و به چه کاری می آید... هیچ کاری برای کسب درآمد نیست و تنها پولی که به اینها می رسد همان ۴۵ هزار تومان یارانه است آن هم اگر شناسنامه ای داشته باشند. «رئیس جمعیت هلال احمر از مرد میانسال که کودکانش چهار گوشه اتاق مترو کز کرده اند، می پرسد: شناسنامه داری؟ بله چهار تا.
 یعنی چهار تا ۴۵ هزار تومان یارانه می گیرد. تعداد شناسنامه ها را هم با همین مقیاس به یاد دار د.



۵ آفتاب در حال غروب است. یکی از ریش سفیدان روستای کناری خودش را به اینجا رسانده و اصرار دارد تا هیأت همراه را با خودش به آنجا ببرد. مقامات محلی اما می گویند اگر به آنجا برویم دیگر در تاریکی هوا امکان بازگشت نیست. رئیس هلال احمر حرف های او را همین جامی شنود. لایه لای حرف های دیگر از مردان روستا خودش را به نزدیکی ما می رساند. بسیار خنده رو است. با همه خوش و بشی می کند و تعارف بسیار برای شب ماندن. از مال دنیا دو تا گوسفند برایش مانده و چند اصله درخت پسته که آنها هم در حال خشک شدن هستند. سوال خیلی از ما این است که: مگر اینجا پسته هم به عمل می آید؟ پاسخ روشن و صریح است: بله، اما اگر آب باشد.
 مرد بلوچ پسرش را هم به رئیس هلال احمر معرفی می کند و درگوشی چیزهایی به او می گوید و با هم می خندند. پسرش اما، به زحمت بیست سالی دارد و توی زاهدان کار گری می کند، البته اگر کاری باشد برای انجام دادن. از لایه لای گپ و گفت ما معلوم می شود که با همین سن کم دو تا بچه قدونیم قد هم دارد. همه ماشاءالله می گویند و می خندند. فکر می کنم ضمیر ناخودآگاه روستا، خیلی وقت است خنده های چنین به گوشش نخورده باشد. اصرار بسیار مرد بلوچ برای شب ماندن در روستا کم کم دارد رئیس جمعیت هلال احمر را هم توی رودریابستی می اندازد. یکی از مقامات محلی استان زربلب می گوید، اگر شب بماندن همان گوسفندان باقی مانده اش را هم برایتان قربانی می کند. کسی دیگر حتی فکر ماندن هم نمی کند.

۶ شب توی مهمانسرای جمعیت هلال احمر استان سیستان و بلوچستان اتراق کرده ایم. آخرین بازی یک هشتم نهایی جام جهانی از تلویزیون پخش می شود، اما اغلب حواس ها جای دیگری است. چهره خیلی ها دمخ است. از قدیم گفته اند بشیدن کی بود مانند دیدن. اگر توی دفاتر شان در تهران نشسته بودند و دهها صفحه گزارش و مستند را جمع به سر گذشت غم انگیز مردم این دیار می خواندند به اندازه همین دو سه ساعت گشت و گذار به کار نمی آمد.
 دیگر شوق چندانی برای دیدن بازی انگلیس و کلمبیا هم نیست. کلمبیا گل مساوی را که در دقایق آخر بازی می زند، تلویزیون را خاموش می کنیم.